



«عاشقانه‌های امام رضایی» عنوان یکی از کتاب‌هایی است که توسط محبوبه کاوسی، خادم بارگاه منور امام رضا علیه‌السلام گردآوری شده است. در این کتاب اشعار و سروده‌های امام رضایی ۲۰ شاعر گردآوری شده است. او که خود شاعر و نویسنده است، علاوه بر این، ۸ کتاب کودک و بزرگسال به رشته تحریر درآورده و گردآوری ۳۰ کتاب را نیز بر عهده داشته است.

## مصاحبه

### تازه معنای امام رئوف را فهمیدم

خانم کاوسی در لایه‌لای صحبت‌هایش هر از گاهی با انگشت، گوشه‌چشمان خیسش را پاک می‌کرد، اما به اینجای مرور خاطراتش که رسید، دیگر بغض امانش را برید، به یاد خاطره‌ای افتاد که به گفته خودش، ماندنی‌ترین خاطره‌اش است. برای همین حس خویش را با حرف اضافه خراب نکردم و بدون درنگ فقط گوش کردم: او گفت: «مدتی حاجتی داشتم، طبق معمول هر وقت که حاجتی داشتم باشم، درگوشی‌هایم با آقا جانم زیاد می‌شود، آن مدت هم با اطمینان قلبی خاصی از آقا حاجتم را طلب می‌کردم، تا اینکه حاجتم برآورده شد. برای سپاسگزاری، تصمیم گرفتم ژتون غذایم را - که آن موقع‌ها فقط ماهی یک مرتبه بود - به اولین زائری که به دلم بیفتد تقدیم کنم. برای همین نگاهم را بیشتر از همیشه به زائری که می‌آمدند و می‌رفتند، دوختم. اما هر چه بیشتر دقت می‌کردم، کمتر نتیجه می‌گرفتم. این جریان ۴۰ دقیقه طول کشید و این برایم عجیب بود، چون تا به حال هرگاه چنین تصمیمی می‌گرفتم، معمولاً همان زائر اول یا دوم، دلم رضا می‌داد که ژتون را تقدیم کنم، اما این بار انگار فرق می‌کرد و هر چه می‌گشتم دلم راضی نمی‌شد. این‌که راضی نشود، اصلاً پایم جلونی رفت! کاغذ ژتون در دستم عرق کرده و چروکیده شده بود. به گنبد آقا نگاه کردم و گفتم، آقا جان، شما شاهدید که هر چه تلاش کردم نشد، شاید لایق نیستم! و به سمت در خروجی حرکت کردم. همین که خواستم از در، خارج شوم، ناگهان یک خانم که از لباس و زیورآلات قیمتی‌اش معلوم بود شاید خیلی مذهبی هم نباشد - البته حس من در آن لحظه چنین بود - قالی ورودی را به کناری زد و خواست وارد حرم شود که ناگهان و ناخودآگاه انگار گم‌گشته‌ام را پیدا کرده باشم، با عجله به سمتش دویدم و بلافاصله از او پرسیدم: بیخشید خانم، شما زائر هستی یا مجاور؟ هنوز پاسخش کامل نشده بود که ادامه دادم، حالا چه فرقی می‌کند، این ژتون برای شماست. بفرمایید مهمان امام رضا جان هستی. این را که گفتم، چشمانی که ابتدا بهت‌زده بود، سراسر اشک شد. آنچنان در آغوشم گریه کرد که فهمیدم حتماً دلیل خاصی دارد. او حتی دست و چشمان مرا هم بوسید و گفت: می‌دانی دخترم من ۶ ماه است که با امام رضا قهر کرده بودم، امروز آمدم حرم تا با حضرت سنگ‌هایم را وابکنم و بگویم چرا به من توجه نمی‌کند که ... دوباره بغض کلامش را برید. با گریه گفت، آقا حتی نگذاشتند پا در حرم بگذارم، به محض ورود دعوت کردند و سر سفره پربرکتشان مرا مهمان کردند! و دوباره و چند باره گریه کرد. تازه از آن روز بود که از عمق جان معنی «امام رئوف» را فهمیدم.

### روایت گوشه‌ای از عنایات امام رضا

در زندگی محبوبه کاوسی که افتخار خادمی حضرت را دارد

## زائر برای شفا می‌آید، خادم برای تشکر



**حرم زین شکیبا** ♦ پرننگ‌ترین خاطره کودکی‌اش مربوط به حرم امام رضا علیه‌السلام است. زمانی که پدرش بیمار بود و به واسطه عنایت امام رضا علیه‌السلام، عمر دوباره یافت. پس از آن نیز عنایات‌های زیادی از حضرت دید. این شد که سال‌هاست راه حل باز شدن هر گره‌ای را فقط در این صحن و سرامی ببیند. محبوبه کاوسی آنقدر در این خانه گره‌گشایی دیده که معتقد است زائران، همه با دست خالی به این باب وارد می‌شوند و بدون شک با دست پر بازمی‌گردند. به گفته خودش اول خادم است و بعد شاعر و نویسنده، اما راوی داستان‌هایی است که به چشم دیده و هر چه گذشته، بیشتر به رئوف بودن امام علیه‌السلام شهرمان پی برده است.

که نوبت غذایم بود گذاشتیم. آن شب رسید. به سراغ مسئول شیف‌تر رفتم و گفتم غذایم را بدهید، گفت: کدام غذا؟ امشب اول ماه رمضان است و غذا برای سحر می‌آورند!، حرف به اینجا که می‌رسد، مجبور می‌شود کمی مکث کند تا بغضش را قورت بدهد و بعد با حالی که مشخص است دگرگون شده ادامه می‌دهد: «دنیا روی سرم خراب شد! چهره پیرزن جلوی صورتم بود. نمی‌دانستم باید به او چه بگویم. با شرم و خجالت پیش پیرزن رفتم و دستش را بوسیدم. کمی نبات و گل فوق‌ضریح به او دادم و راستش را گفتم. او هم با مهربانی پذیرفت و رفت. خودم را به پنجره فولاد رساندم و از حضرت بابت این کوتاهی عذر خواستم و گفتم کاش شما مددی می‌رسانید که من شرمندم نشوم. چند ثانیه‌ای نگذشت که آن پیرزن زنگ زد و گفت: ناراحت نباش. الان از طرف یک خادم به من غذایی دادند. اینجا که می‌رسد، بین اشک و خنده می‌گوید: «نمی‌دانید انگار دنیا را به من دادند. من باز هم شرمندم شدم. شرمند آقایی که حواسش به ما بود و من به او گله می‌کردم».

ما اینجا هستیم تا به زائران‌شان خدمت کنیم. حالا برخی زائر هستند و برای زیارت به اینجا می‌آیند. برخی هم مثل مابرت زندگی و عمر خود را با خدمت به این زائران کسب می‌کنند. زائر و خادم در اینجا یک نقطه مشترک دارند و آن هم آرامش است. فضا و حال و هوای اینجا آدم را به آرامش می‌رساند و اینکه هر چند روز یک بار این فرصت برای خدمت و رسیدن به آرامش مهیاست، اتفاق خوب زندگی من است».

### حواشیان به ما هست

خانم کاوسی در سال‌های خدمت در بارگاه رضوی، آدم‌های پرشماری را دیده که دست خالی آمده‌اند و دست پر رفته‌اند. او به یقین رسیده که صاحب این گنبد و بارگاه متوجه همه زائران و درخواست‌هایشان است. برای گفتن یکی از آن‌ها کمی فکر و درنگ می‌کند و ادامه می‌دهد: «روزی در حال خدمت بودم، زائری جلو آمد و از من طلب غذا و گل‌های روی ضریح را کرد. مثل مادرم بود و این شد که قول سهمیه غذایم را به او دادم. قرار خود را برای آن شبی

### امام مشکل گشا

«امام رضای مهربان ما، در دل هر بچه شیعه‌ای جای خودش را دارد و هر کسی از ایشان یک تصویر در ذهن خودش دارد». تصویر ماندگار امام هشتم در ذهن خانم کاوسی، حدود ۸ سالگی‌اش شکل گرفت. تصویری از آقایی که مشکل‌گشاست و حال همه آدم‌ها را می‌فهمد

پدر خانم کاوسی حدود ۳۲ سال پیش گرفتار بیماری می‌شود که همه پزشکان از او قطع امید می‌کنند. اما مادر او نسخه شفا بخش همسرش را نزد امام رئوف می‌داند. هر سه نفر با وجود حال نامساعد پدر عزم حرم کرده و آنجا از حضرت طلب شفا می‌کنند. خانم کاوسی می‌گوید: «حال پدرم چند روز بعد از آن، روز به روز بهتر شد. وقتی به پزشک مراجعه کردیم، دکتري که گفته بود پدر شما روزهای آخرش است، متعجب شد و می‌گفت پدر شما ۳۰ سال دیگر هم عمر می‌کند، همینطور هم شد و این عمر با برکت را امام رضا علیه‌السلام به ایشان داد».

### زائر برای شفا می‌آید، خادم برای تشکر

به گفته خودش آنچه او را به خادمی حرم رساند، توجه خود حضرت بود. روزی که در سال ۱۳۹۵ برای پر کردن فرم خادمی به حرم مشرف شد، ۷ ماهه باردار بود. نگران بود این شرایط مانع پذیرشش شود اما نه کسی فهمید او باردار است و نه کسی از او سؤال پرسید. بعد از ۴ ماه هم شد خادم افتخاری بارگاه رضوی. آن وقت دیگر فرزندش هم به دنیا آمده بود و دیگر نگرانی بابت خدمت نداشت. حس خوب خدمت، تجربه شیرینی است که خانم کاوسی آن را فرصت عشق ورزیدن می‌داند. او بین زائر و خادم تفاوت قائل است و می‌گوید: «زائر می‌آید که اینجا طلب کند. از امامش شفا و شفاعت می‌خواهد ولی خادم می‌آید که تشکر کند. تشکر برای خدمت، برای پذیرفته شدن».

### آقا که خادم نمی‌خواهند ...

«آقا که خادم نمی‌خواهند، ما به زائرانشان خدمت می‌کنیم». او این جمله را ساده و صمیمانه می‌گوید. روبه‌رویم نشسته و گرم صحبت هستیم اما هر چند کلمه که حرف می‌زد، از روی عادت یا توجه، نگاهی به گنبد می‌اندازد و زیر لب ذکر می‌گوید. همین حرکت کافی است تا بفهمم چقدر خدمت در این صحن و سرا را دوست دارد. خدمتی که به عقیده او ما نیازمندش هستیم تا صاحبخانه و دربار‌هاش می‌گوید: «امام ما را چه نیاز است به خادم؟ ما نیاز داریم که در این حرم باشیم، ما محتاجیم و ایشان مشتاق».

### تلفیق شعر و ارادت

خانم کاوسی هر چند اول خودش را خادم می‌داند و بعد شاعر اما آنطور که خودش می‌گوید از ۱۵ سالگی احساساتش را با قلم نظم روی کاغذ آورده است. با این وجود هنرش را با ارادت به آقا و عشق خدمت پیوند زده که نتیجه‌اش به چاپ رساندن ۸ کتاب شعر کودک و بزرگسال است. او که خودش را در همه حال زیر سایه حضرت می‌بیند در این باره می‌گوید: «من توانم را برای خشنودی امامم عرضه کرده‌ام. اگر هم شعری دیده شده و خوب شده به خاطر توجه خود امام رضا

### منم کنیز رضا

صریح و ساده بگویم دلم گرفته برای تو کرده، هوای صحن و سرایت کنیز در که عشقم هنوز تا به همیشه

نموده‌ام دل و جان را از این طریق فدایت میان مشهد و قم مانده‌ام چو کفتر جلدی بخوان دوباره بیایم کنار پنجره‌هایت مرا بس است همین که نشست‌ام سر بامت به دانه‌ای که بجویم سرم خمیده به پایت گدا مگر بجز از خلعت نجات چه خواهد خوش است کرم نمودی به سائل خود تو روایت منم کنیز رضا و کنیز هر چه کنیزش قبول اگر بنماید خدا به لطف و دعایت



### شاعرانه